

از خاک تا جلال

درس ۱: خلقت

دکتر آر. سی. اسپرول

"از خاک تا جلال"، ما از این کلمات استفاده می‌کنیم تا کل گستره‌ی تاریخ کتاب مقدس رو داخل پُرانتز بذاریم، چون هدف از مطالعه‌ی که امروز شروع می‌کنیم، اینه که به‌طور مختصر یک نگاه اجمالی از کتاب مقدس به مردم بدیم. به نظرم در آغاز این موقعیت، وقتی خداوندمون با تمامی قدرت متمرکز جهنم مواجه شد، وقتی در بیابان یهودیه، شیطان به سراغش اومد و می‌خواست اون رو به تباهی بکشه؛ و یادمونه که در این ملاقات، عیسی به شیطان گفت: "انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد."

و به نظرم چیزی که ماهیت زندگی مسیح رو نشون میده، شور و اشتیاقش برای اینه که دقیقاً این کار رو انجام بده، هر قدمی که برداشت، هر کلمه‌ای که گفت، هر کاری که کرد، همیشه با دیدی از اطاعت از هر کلمه‌ای بود که از دهان خدا صادر میشد.

حالا یادمه سی و چند سال پیش، وقتی تدریس رو شروع کردم، وظیفه‌ی تدریس مقدمه‌ی عهدعتیق و بعد مقدمه‌ی عهدجدید به من داده شد، و دانشجوها با هیجان و شادی زیاد پیش من میومدند و می‌گفتند: "آه، پرفسور اسپرول، تو کتاب مقدس رو برای من زنده می‌کنی،" و من از یک طرف، به لحاظ جسمانی، خیلی از این تعریف و تمجید قدردانی می‌کردم؛ اما بخش دیگه‌ای از وجودم، از این نوع نظرات مشوش میشد و معمولاً به دانشجوهای که خیلی هیجان‌زده بودند، می‌گفتم خیلی خوشحالم که اینطوری به آغاز سفرشون برای مطالعه‌ی کتاب مقدس واکنش نشون میدن، اما بهشون می‌گفتم: "ببینید، من نمی‌تونم کتاب مقدس رو زنده کنم، چون من نمی‌تونم چیزی رو که زنده هست، زنده کنم. کتاب مقدس مشکلی نداره."

چیزی که شما در این جان‌بخشی و هیجان من متوجه میشید، واکنش من به کتاب مقدسه. خیلی بهتره که بگید کتاب مقدس، من رو زنده می‌کنه، به جای اینکه من کتاب مقدس رو زنده می‌کنم."

حالا امروز، اینجا در این محیط، همه‌ی این کتاب مقدس‌هایی رو می‌بینیم که در قفسه‌ی کتاب‌ها پخش شدند و شکل‌ها و اندازه‌ها، نسخه‌ها و ویرایش‌های مختلف رو می‌بینیم و به ندرت می‌تونیم توی این کشور خونه‌ای رو پیدا کنیم که حداقل یک نسخه کتاب مقدس توی قفسه‌ی کتاب‌هاشون نباشه.

و ما درباره‌ی ماهیت کتاب مقدس صحبت کردیم و مباحثی درباره‌ی اقتدار و الهام و مصون از خطا بودن اون داشتیم، اینکه چطور تفسیرش کنیم و این جور چیزها؛ اما عزیزان، بحران بزرگ زمان ما، بحران غفلت از محتوای این کتابه.

برامون فایده‌ای نداره که دیدگاه والایی در مورد کتاب مقدس داشته باشیم، اما ندونیم در صفحات مقدسش چی هست، و من می‌دونم خیلی از مسیحیان در آغاز سفر مسیحی‌شون با عزم و اراده‌ی راسخ شروع می‌کنند و میگن: "من کتاب مقدس رو از اول تا آخر می‌خونم."

من با گروه‌هایی در همه جا صحبت کردم و از مردم می‌پرسم: "چند نفر از شما کتاب پیدایش رو خوندید؟" اکثر دست‌ها بالا میره. و بعد میگم: "خُب، خروج چطور؟" و دستشون رو بلند می‌کنند. "لاویان؟" دست‌ها پایین میره. "و اعداد و تثنیه؟" دست‌ها کمتر میشه و به من نگاه می‌کنند و میگن: "من نمی‌تونم عهدعتیق رو درک کنم. جزئیاتش برای من خیلی عجیبه. خیلی بیگانه هست،" و الی آخر.

اما کل کتاب مقدس توسط خدا برای تعلیم، تأدیب و اصلاح به ما داده شده؛ و در گذشته متوجه شدم که اگه با بررسی گسترده و وسیع موضوعات اصلی کتاب مقدس شروع کنیم، این قلبی رو به ما میده که کلاهمون رو روی اون آویزون کنیم، و بعد بهشون برگردیم و به هر یک از کتاب‌های کتاب مقدس بپردازیم و نهایتاً به هر آیه از کتاب مقدس و الی آخر. پس امیدوارم در این زمان کوتاهی که با هم داریم، آتشی در همه‌ی ما شعله ور بشه که عزم و اراده‌مون رو تازه کنیم و محتوای کتاب مقدس رو درک کنیم.

پس با گفتن این مطلب، بیایید مطالعه‌مون رو از صفحه‌ی یک شروع کنیم، باب اول در اولین کتاب، پیدایش، از آیه‌ی یک. بیایید درحالی‌که به تعلیم این متن می‌پردازیم، نگاهی به اون بندازیم. در صفحه‌ی اول کتاب مقدس این کلمات رو می‌خونیم: «در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.»

این اولین اعلان و اعلام در کتاب مقدسه و در جمله‌ی اول، سه کلمه هست که به نظرم اگه می‌خوایم به خوبی کل تاریخ نجات رو، از خاک تا جلال درک کنیم، این برای ما بسیار مهمه.

و این سه کلمه اینه: "ابتدا"، "خدا"، "آفرید"، چون ما در این سه کلمه، اعترافات مرکزی مسیحیت کتاب مقدسی رو داریم که مسیحیت رو از شکل‌های مختلف انکار وجود خدا، انواع طبیعت‌گرایی، انواع دنیاگرایی، انسان‌گرایی، هستی‌گرایی و بسیاری از گرایش‌های دیگه که با ایمان مسیحی رقابت می‌کنند تا مردم زمان ما را به خودشون نزدیک کنند، جدا می‌کنه.

میشه گفت بحث برانگیزترین اعلان در کل کتاب مقدس، همین اولین اعلان هست: اینکه در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. این مباحثه خیلی زود شروع میشه. با اولین کلمه شروع میشه: "ابتدا"، چون چیزی که اینجا در این اعلان قطعی اظهار شده، چیزیه که کتاب پیدایش، اسمش رو از اون می‌گیره؛ چیزی که تولید شده، چیزی که پیدایش داره، چیزیه که آشکارا آغازی داره، یک نقطه‌ی آغاز در زمان؛ و وقتی درباره‌ی پیشرفت تاریخ نجات از خاک تا جلال صحبت می‌کنیم، این اعلان رو بیان می‌کنیم که این برای درک کامل ما از خودمون به عنوان انسان و مفهوم زندگی‌مون و کاری که باید در این دنیا بکنیم، یک امر اساسیه.

ما می‌گیم، چیزی به عنوان تاریخ هست، و این تاریخ یک نقطه‌ی آغاز در زمان داره و این زمان، خودش یک آغاز داره. حالا شاید این چیزی باشه که قدرش رو ندونیم، اما در نظام‌های فلسفی رقابت کننده در فرهنگ امروز ما قدرش رو می‌دونند.

من به قرن نوزدهم و فلسفه‌ی فردریک نیچه فکر می‌کنم که به خاطر اعلانش درباره‌ی مرگ خدا معروفه. خُب، نیچه در اوایل مطالعات فلسفیش، در واقع وقتی دانشجو بود و پایان‌نامه‌ی دکتراش رو می‌نوشت، به تعارض نظریاتی که قبلاً در دنیای یونان باستان ایجاد شده بود نگاه کرد و دیدگاهی را برای زمان خودش بازیابی کرد که اسم او را اسطوره‌ی بازگشت ابدی گذاشت، ایده‌ای که ریشه‌ی اون در فلسفه‌ی یونان باستان بود این که جهان آغازی نداره، نقطه‌ی شروعی نداره؛ بلکه جهان و همه‌ی چیزهای اون، اساساً ابدیه و همه چیز بدون آغاز و پایان می‌چرخه. این مطلب در یکی از مهمترین بخش‌های متن عهدعتیق ثبت یا خلاصه شده.

مثلاً کتاب جامعه به تصویر کافران درباره‌ی شک‌گرایی اشاره می‌کنه که به این ایده مربوطه، جایکه خورشید غروب می‌کنه، و همینگوی اون رو برای عنوان کتابش به عاریه گرفت: خورشید طلوع هم می‌کنه. و بعد خورشید غروب می‌کنه و بعد طلوع می‌کنه؛ غروب می‌کنه؛ طلوع می‌کنه. و شما این دیدگاه چرخه‌ای رو می‌بینید و به این نتیجه می‌رسید که هیچ آغاز هدفمندی نیست، هیچ نقطه‌ی پایان خاصی برای تاریخ بشر یا تاریخ طبیعی نیست، و نتیجه، بیهودگی و بطالته. همه چیز بطالته، چون به لحاظ کیهانی، در دام حرکت در این چرخه‌ها گرفتار شدیم و به جایی نمی‌رسیم.

اما در همون ابتدای کتاب مقدس، این اعلان قطعی که آغازی هست دیده میشه، زمانی که جهان وجود نداشت. حالا ما می‌دونیم که حتی در نظریه‌های مدرن کیهان شناسی، بحث زیادی درباره‌ی این هست که جهان چطور به این قالب و ساختار کنونی رسید.

بحث‌هایی بین دیدگاه‌های پایدار کیهان شناسی و جهان در حال گسترش و کیهان شناسی بیگ بنگ و همه‌ی اینها هست؛ اما امروز این اتفاق نظر هست که نقطه‌ای در زمان بود، حدس می‌زنند که پانزده تا هجده میلیارد سال پیش بود؛ وقتی یکدفعه این انفجار بزرگ اتفاق افتاد، همه‌ی این مواد و انرژی کنونی، به اون لحظه‌ی کوتاهی برمی‌گرده که نقطه‌ی تکینگی نامیده شده؛ و بعد در یک سه شنبه بعدازظهر، منفجر شد و نتایج این انفجار هنوز در سراسر فضای بیرونی منعکس شده.

و اگرچه در بسیاری از موارد، مردم دوست ندارند درباره‌ی اینکه قبل از اون چی بود، حدس و گمان‌هایی داشته باشند، حداقل این ایده رو می‌رسونه که آغازی بود، و اگه آغازی برای این دنیا بود، سؤال مشخصی که نقطه‌ی تمرکز اصلی مباحثه و مناظره میشه، اینه که این چطور شروع شد؟ چی اون رو شروع کرد؟

اگه همه چیز در جایگاه نظم خالص بطور ابدی بود، همه‌ی مواد، انرژی فشرده و متراکم در این نقطه‌ی خیلی کوچک تکینگی و جایگاه ابدی اینرسی بود، چرا حرکت کرد؟

شما قانون اینرسی رو می‌دونید: چیزهایی که ساکنند، معمولاً ساکن می‌مونند، تا زمانی که چی؟ یک نیروی بیرونی کاری بکنه. چیزهایی که در حرکتند، معمولاً در حرکت می‌مونند، تا زمانی که یک نیروی بیرونی کاری روی اون انجام بده. و کیهان شناسانی مثل جسترو میگن شاید وقتی دانشمندان امروز به قله یا نوک کوهی که دارن از اون بالا میرن برسن الهیدان‌ها رو اونجا ببینند که قبلاً رسیدن و دور چادر منتظرشون هستند تا بهشون بگن، باید یک نیروی بیرونی باشه که چیزی بتونه عوض بشه، حرکت کنه یا به‌وجود بیاد، چون چیزی که فارق از کار کتاب مقدس ازش مطمئن هستیم اینه که اگه زمانی بوده که هیچ چیزی نباشه، الان هم هیچ چیزی نمی‌توست باشه، و حتی گفتنش هم درست، چون نمی‌تونید بگید چیزی نمی‌بود، چون هیچ چیز، هیچ وجودی نداره، و اصطلاح "هیچ بودن"، با خودش در تناقضه، اینطور نیست؟

اما اینجا این ایده هست که یک فرق اساسی بین همه‌ی موجودات، بین همه‌ی چیزهایی که بخشی از این جهان فانی و موقته، وجود داره و اون بانیه. برای همین مسیحیت صرفاً نمیگه: "در ابتدا..." بلکه میگه: "در ابتدا، خدا..." در این مقطع، هیچ بحثی برای وجود خدا نیست. تنها چیزی که در صفحه‌ی اول کتاب مقدس داریم، این اعلان برجسته هست که خدا بانی همه‌ی چیزهای موجوده.

"در ابتدا، خدا..." اگه آغازی برای هر چیزی هست، چیزی که زمان آغازی داره، باید چیزی قبل از اون باشه، وگرنه بوجود نمیومد. این صرفاً روش دیگه‌ای برای بیان چیزیه که یک لحظه پیش گفتیم: اگه زمانی هیچ چیزی نبود، احتمالاً الان هم هیچ چیزی نمی‌بود.

حُب حالا اینجا در کتاب مقدس درباره‌ی آغاز فضا و زمان صحبت می‌کنیم، آغاز جهان مخلوقات؛ اما برای اینکه جهان مخلوقات آغازی داشته باشه، باید چیزی باشه که فوق و فراتر از جهان مخلوقات باشه؛ چیزی که هیچ آغازی نداره، چیزی که به تنهایی، ابدی و قائم به ذاته، چیزی که در خودش قدرت وجود داره، و این بخشی از تأییدیه‌ی اساسی اولین اعلان کتاب مقدسه، اعلام واقعیت وجود خدا.

حالا من یک لحظه دیگه به این کلمه برمی‌گردم، اما بیایید به سراغ بعدی بریم. در ابتدا خدا کاری می‌کنه. در باب اول پیدایش، فقط درباره‌ی وجود محض خدا به ما گفته نشده، بلکه کتاب پیدایش، خدا رو در عمل معرفی می‌کنه، خدا کاری می‌کنه، و کاری که اینجا می‌کنه، باشکوه‌ترین و فوق العاده‌ترین کاریه که تا حالا به لحاظ عملی انجام شده، و اون خلقت جهانه.

می‌دونم ما از کلمه‌ی "خلق کردن" به‌طور استعاره‌ای استفاده می‌کنیم. من دوست دارم در کنار کارم، کارهای هنری بکنم. دوست دارم پیانو بزنم؛ راستش رو بگم، کارم خوب نیست؛ و به‌طور آماتور نقاشی می‌کنم، و کتاب‌هایی

رو در این مورد می‌خونم، و اونها درباره‌ی خلاقیت ذاتی موسیقی‌دانها یا هنرمندان صحبت می‌کنند، و برای من جالبه که پالتم رو بردارم، چند تا تیوب کوچک رنگ بردارم و اونها رو پخش کنم؛ مثل بچه‌ای که با گل بازی می‌کنه؛ این رنگ‌ها رو با هم قاطی می‌کنم و روی بوم امتحان می‌کنم و بهش نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم: "آه، این خیلی خوب به نظر نمی‌رسه"، و عوضش می‌کنم.

و ما به این می‌گیم خلاقیت، اما در واقع اینجا به لحاظ کتاب مقدسی، هیچ خلاقیتی نیست. من فقط مواد موجود رو برمی‌دارم و شکل میدم و حالت میدم و قاطی می‌کنم و روی بوم می‌ذارم، پس هر خلاقیتی که هنرمند داره، یک خلاقیت غیرمستقیمه؛ خلاقیت در چارچوب نوعی واسطه.

اما دیدگاه کتاب مقدسی خیلی تکان دهنده‌تر از اینه، چون دیدگاه کتاب مقدسی، عمل خلقت رو نشون میده که هیچ واسطه‌ای نداره. مثل این نیست که پانزده تا هجده میلیارد سال پیش، خدا با قلم مو و پالتش اومد پایین و رنگه‌اش رو قاطی کرد و شکل و حالت داد و نقاشی کرد و تصویری ساخت. نه، هیچ نقاشی‌ای نبود. هیچ قلم مویی نبود. هیچ پالت و بومی نبود.

پس در الهیات کتاب مقدسی، وقتی سعی می‌کنیم گزارش کتاب مقدسی خلقت رو درک کنیم، این مفهوم رو بدست میاریم: اینکه خدا "اکس نیهیلو" خلق می‌کنه، یعنی "از هیچ"؛ یعنی هیچ ماده‌ای از قبل نبود که شکل و حالت بده و تنظیم کنه، بلکه چیزی که وجود داره، از طریق عمل قدرتی که فقط خدا داره، بوجود میاد.

همونطور که عهدجدید در نوشته‌های پولس رسول اشاره می‌کنه که فقط خدا قدرت داره از مرگ، حیات و از هیچ چیز، چیزی بوجود بیاره. حالا اون چطور این کار رو کرد؟ دوباره، به نظرم خیلی ارزشمنده که حرکت اجسام نجومی رو دنبال کنیم، حدس بزنیم که وقتی گازها و عناصر گوناگون با هم برخورد می‌کنند و ترکیب میشن، چه اتفاقی می‌فته و دریاها چطور شکل میگیرن و گل‌ها چطور رشد می‌کنند. به نظرم، مطالعه‌ی عالم طبیعی خیلی ارزشمنده.

خدا ما رو به انجام این کار فراخونده. اما هیچ میزان از مطالعاتی که طرح‌های پیچیده و کارهای نیروهای طبیعی رو توصیف می‌کنه، نمی‌تونه پاسخگو باشه.

این کار برتره، نه فقط طبیعی، بلکه فوق طبیعی، که ما رو به جایی فوق و فراتر از صحنه‌ی تئاتر طبیعت می‌بره، ما رو به آغاز طبیعت می‌بره، به بانی طبیعت، کسی که از هیچ، هستی را خلق می‌کنه. و دوباره، کتاب مقدس یک توصیف علمی به ما نمیده که او چطور این کار رو می‌کنه. تنها چیزی که در پیدایش درباره‌ی حالت خلقت خدا به ما گفته شده، اینه که او با اعلام کلامش خلق می‌کنه. سنت آگوستین، این رو امر الهی نامید، امر الهی یا فیات الهی، این رو با ماشین کوچک ایتالیایی اشتباه نگیرید. امر الهی، صرفاً به تعالی و شکوه فرمان مقدس خدا اشاره

می‌کنه، جاییکه او بر نیستی اعلام می‌کنه و میگه: "بشود" و با قدرت محض فرمان کسی که از ازل قدرت وجود رو در خودش داره، جهان شروع میشه.

بیا یید یک لحظه به سرعت به این متن نگاه کنیم. "در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت." اینجا در آیه‌ی دو از پیدایش، یک توصیف زنده از جهان بی‌نظم، بدون ساختار، در واقع، خلق نشده، به ما داده شده که با سه چیز منفی اساسی توصیف شده: بی‌شکلی، تهی بودن و تاریکی.

اگه ببینید که این سه کلمه چطور در تصویر فرهنگ‌های باستانی بکار رفته، این سه اصطلاح معمولاً ترکیب میشن تا سه ایده‌ی بسیار تهدیدکننده برای وجود و مفهوم بشر رو دربرگیره و نشون بده. بی‌شکلی، واقعاً غیرقابل‌تصوره، چون بی‌شکلی مطلق، هرج و مرج مطلقه، و حتی نمی‌تونید بدون ایده‌ای از شکل و قالب، هرج و مرج رو تشخیص بدید. تهی بودن، ما چطور این اصطلاح رو برای توصیف بدترین احساسی که در وجود خودمون داریم، بکار می‌بریم، وقتی احساس ترس یا تنهایی می‌کنیم و می‌گیم زندگی‌مون تهی و خالیه.

نه فقط یک خونه‌ی خالی، تخت خالی، گاراژ خالی، بلکه یک جهان خالی رو تصور کنید؛ بی‌شکله، هیچی نیست. تاریکی؛ و تاریکی به تنهایی یک اصطلاح کاملاً منفی هست، چون تاریکی حضور یک چیز نیست، بلکه غیاب یک چیزه؛ غیاب نور. پس تنها چیزی که در این تصویر داریم، نیستی، بی‌شکلی، تهی بودن و تاریکیه.

و در آیه‌ی سه، از یک نماینده‌ی جدید نام برده شده: و روح خدا سطح بایر، عمق این تاریکیه تهی و نیستی رو فروگرفت؛ و بعد برای اولین بار صدای خدا رو می‌شنویم و خدا میگه: "روشنایی بشود". بلافاصله نور وارد جهان میشه، بر تاریکی می‌تابه، تاریکی رو مغلوب می‌کنه، جاهای خالی رو پر می‌کنه و برای خدا ساختاری فراهم می‌کنه که جهانش رو با آب‌ها و درختان و گیاهان و حیوانات و نهایتاً با انسان‌ها شکل بده.

اما واقعیتی که هر لحظه از حیات‌مون باهاش زندگی می‌کنیم، توجیه ناپذیره، مگر اینکه کسی به نوعی، در جایی بگه: "بشود"، و با قدرت و نیروی این فرمان، نور بیاد و دنیا شروع بشه و محیطی برای خدا برقرار بشه که دستش رو در خاک بیره و مخلوقی رو برای جلالش مهیا کنه.